

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در تتمه دلیل اول صاحب مطارحات - که در واقع دو دلیل محسوب می شود و مرحوم آخوند آن دو دلیل را به عنوان یک دلیل ذکر کرده اند. - صحبت در این بود که تمام افاعیلی که در انسان، نبات و حیوان اعمال رویه دارند وقتی علت در معلول تأثیر می گذارد آن تأثیر از جهت علت است. و اختلاف در این افاعیل و قوا به نحو شدت و ضعف و به نحو اختلاف ماهوی و اشکال مختلف و صور مختلفه است. یعنی همین برنامه و تشکلی که فاعلیت قوا پیدا می کنند نمی تواند به طور کلی در تحت یک تدبیر و اراده باشد تا نسبت به سایر امور هم ادراک و شعور داشته باشد. هر قوه ای کار خودش را انجام می دهد، مثل انسانی که پیش طبیب می رود طبیب می گوید کار من فقط در زمینه استخوان است دیگر به مغز شما کاری ندارم، به کلیه شما کاری ندارم، به قلب و جهاز هاضمه شما کاری ندارم. اگر اعضای دیگر شما درد می کند باید پیش طبیب دیگری بروی. پیش آن که رفتی او می گوید این عکس ها را بگیر و این کارها را انجام بدهید و مشکلی در کلیه ندارید. حالا باید نزد دکتر معده بروید. هر کدام کار خودشان را انجام می دهند و در حیطة تخصص خودشان اظهار نظر می کنند. قوای نامیه و مبدله و غاذیه در وجود انسان هر کدام کار خودشان را انجام می دهند و کاری به دیگری ندارند و نسبت به دیگری اعمال رویه انجام نمی کنند به طوری که اگر یک قوه بخواهد از روی شعور و ادراک نسبت به فعل خودش دارای شعور و ادراک باشد و نسبت به کل مسائل و قوای دیگر هم بخواهد ادراک و شعور داشته باشد طبعاً یک همچین مسأله ای مستحیل است و به مزاح اشبه است. بلکه باید یک عقل مدیر و مستقل و مدبری باشد تا این که آن عقل هر کدام از این قوا را در مسیر خود و در راه خود مورد بهره برداری قرار بدهد. همان طور که خود ما هم همین کار را انجام می دهیم. دست دارای قوه ماسکه است و می تواند این شیء را بردارد، من باید دست را در اینجا به کار بگیرم تا اینکه این ظرف را بر دارد و این کتاب را بر ندارد و یا این لیوان را بر دارد و یا این لیوان را بر ندارد و این کتاب را بر دارد. دست فقط دارای قوه ماسکه است و شعور ندارد که لیوان را، ظرف آب را، کتاب را و یا قلم را بردارد. آن قوه ای که در نفس انسان است آن نفس ناطقه، آن مدیر، آن مدبر و آن عقلی است که آن امور را می گرداند و از همه اینها برای رسیدن به مقصود خود استفاده می کند مثلاً از چشم، گوش، زبان، دست و پا برای رسیدن به مطلوب استفاده می کند.

روی این جهت خود این قوا که در وجود اعضا پراکنده هستند، خودشان شعور و ادراک تدبیر ندارند. بله ممکن است بگوییم دارای شعور در اعمال رویه هستند ولی در تدبیر اینکه این کار را انجام بدهند و یا آن کار را انجام ندهند و در این ساعت این عمل را انجام بدهند و در ساعت دیگر نسبت به مسائل مختلفه انجام ندهند دارای این شعور نیست. که در اینجا مسائل و فنون و علومی است که مختص به خودش است.

در زمان مرحوم آقا یادم هست که این شعر سعدی را ایشان می خواندند و ایراد می گرفتند.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به شکر یا به شکایت بر آید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزائن باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره زنی^۱

ایشان می گویند که: فرشته فقط به دنبال این است که این عمل را انجام بدهد و کار به این ندارد که چراغ پیرزن از بین می رود یا نه؟! فرشته وظیفه اش این است که: **فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا** النازعات،^۵ این فرشته می آید و مشیتی را که تعلق گرفته است آن را انفاذ و تنفیذ می کند.

ایشان می فرمودند: این طور نیست. آن چراغ پیرزن هم اگر تقدیر باشد خاموش می شود و اگر تقدیر نباشد هزار طوفان هم نمی تواند آن چراغ را خاموش کند.^۲ موارد بسیار عدیده ای دیده شده است و مسأله ثابت است که در عین وقوع یک حادثه انسان مشاهده می کند چطور بعضی از افراد از آن حادثه جان سالم به در می برند. ما به یک نحوی هم می توانیم توجیه کنیم. البته به این بیت ایشان، اشکال وارد است که:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به شکر یا به شکایت بر آید از دهنی

به شکر و یا به شکایت قضا تغیر و تبدل پیدا می کند. **ما نُنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ**

مِنْهَا أَوْ مِثْلُهَا ... البقرة، ۱۰۶، همچنین در مسائل بدا، تبدل حال و تبدل قضا و قدر و امثال ذلك، اینها اموری هستند که به واسطه دعا تغیر پیدا می کند. چون خود دعا هم در مسیر قضا و قدر است. جناب سعدی تصورشان بر این است که لوح محفوظی است و تقدیر بر فلان مسأله در آن لوح رقم زده و تمام شده است و کاری به سایر مسائل ندارد.

ولی باید به ایشان گفت که در همان لوح تقدیر که لوح محفوظ هست و همه تقدیرات و

^۱ گلستان سعدی، گفتار ۶۲.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی ص ۵۲.

حوادث عالم کون از آنجا نشأت گرفته و علم عنایی در آنجا تحقق پیدا کرده است، خود دعا و ناله و ابتهال هم در مسیر تثبیت مشیت رقم خورده است، یعنی قضای الهی تا اینجا قرار است بیاید، بعد به اینجا که رسید فلان دعا، فلان ندامت، فلان توبه، فلان ابتهال تغییرش می‌دهد، مثل داستان حضرت یونس که داستان خیلی عجیبی است^۱. واقعاً در این قرآن، توحید را به تمام معنی الکلما مشاهده می‌کنیم که چگونه از ذات پروردگار آثار و صفاتش در عالم نشر پیدا می‌کند. تمام این مسائل برای علم ماست، برای تبدل جهل ماست.

در داستان حضرت یوسف اسرار عجیبی نهفته است، در داستان حضرت موسی و خضر، در داستان حضرت یونس: **وَ دَا النَّوْنِ إِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى الْاَنْبِيَاءَ، ۸۷،** حضرت یونس پیغمبر خداست، پیغمبر خدا که گناه نمی‌کند، پیغمبر خدا مکلف بر اجرای تکلیف است که تکلیف را انجام بدهد، تبلیغ رسالت می‌کند اما قومش او را مسخره می‌کنند و حرفش را گوش نمی‌دهند. آن حضرت هم نفرین می‌کند نفرینش هم نافذ است. چون پیغمبر وقتی که نفرین کند نفرین او، نفرین یک فرد عادی نیست، نفرین او نفرین در اجرای رسالت است، یعنی در اجرای رسالت این طور نیست که پیغمبر بیاید نفرین کند حالا یا خدا برآورده می‌کند و یا چونه می‌زند، مثلاً ملائکه بگویند یا رسول خدا یک خرده دست نگه دار، یک خرده صبر کن تا ببینیم چه می‌شود. وقتی که خداوند رسولی را می‌فرستد تمام امکانات و قوا را هم همراه با آن رسول می‌فرستد مگر اینکه خود آن رسول در مقام تخاطب صبر کند. در داستان حضرت نوح، حضرت نفرین می‌کرد و خدا می‌گفت: صبر کن.

اما اگر قرار بر این باشد که پیغمبر یک عملی را از روی قصد و انشاء بخواهد انجام بدهد، آن دیگر رد خور ندارد. چون خودش اعمال می‌کند و این قوا در اختیار او قرار داده شده است که در راه رسالت و در راه ابلاغ تکلیف، اعمال کند. این برنامه هم جزو رسالت او قرار دارد.

حضرت یونس نفرین می‌کند که خدایا هر چه انجام دادم فایده نداشت. این‌ها کافرانند من و تو را مسخره می‌کنند، دیگر نتیجه‌ای ندارد. پس زمین خودت را از لوٹ وجود اینها پاک گردان. عذاب هم می‌آید. حضرت وقتی می‌بیند که عذاب دارد می‌آید و چون ممکن است ایشان را هم بگیرد، بیرون می‌روند. این بیرون آمدن هم خطابش از آنجاست، یعنی خدا به او خطاب می‌کند که بیا بیرون تا این عذاب دامن تو را نگیرد و یا اینکه اگر بخواهی در اینجا باشی دیگر عذاب نمی‌آید. **وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ**

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به مطلع انوار ج ۱۲ ص ۸۵.

وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ الْأَنْفَال، ۳۳، اگر می خواهی عذاب بیاید باید از اینجا خارج شوی، باید از این مکان بیرون بیایی. چرا؟ چون تو وسیله رحمتی، وسیله رحمت که نمی شود باعث عذاب شود. لذا خدا به حضرت لوط هم می گوید: از این مکان خارج شو، ... إِلَّا أَمْرًا تَك... العنكبوت، ۳۳ به حضرت لوط هم می گوید که عذاب می خواهد بیاید از این شهر برو بیرون، چون اگر بخواهی در این شهر باشی دیگر عذاب معنا ندارد و امثال ذلك. حضرت یونس از شهر بیرون می آید وقتی که حضرت بیرون می آید آن وقت عذاب نازل می شود. لذا افراد جمع می شوند و توبه می کنند و آثار رحمت را می بینند.

خلاصه حضرت یونس، سوار کشتی می شود و بعد از مدتی دوباره برگردد می بیند همه چیز درست شده است، همه چیز رو به راه شده است و همه مردم خوب شده اند و مسلمان شده اند و ایمان آورده اند. حالا چرا باید حضرت یونس چهل روز در شکم ماهی باشد؟ این چه قضیه ای است که باید چهل روز حضرت یونس در شکم ماهی باشد؟ چون خود حضرت یونس هم بالاخره سیر خودش را دارد. فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ الْأَنْبِيَاء، ۸۷، خیل عجیب است، حضرت گمان کرد که ما بر او قادر نیستیم. البته بعضی ها گفته اند که کلمه (معنای غلبه و قدرت نیست. مرحوم علامه در تفسیر دارند که این معنا با عصمت انبیاء نمی سازد و به معنای) فظن ان لم نأخذه و نکتنفه (می باشد، یعنی ما او را بگیریم. و لیکن فرقی نمی کند معنا یکی است و تفاوتی نمی کند. همین که می گوید: فظن، حالا چه آن معنا را بگیرد و چه این را، یعنی از تحت قدرت ما خارج است و از تحت قدرت ما می تواند بیرون بیاید و از عذاب خودش فرار کند و کنار بیاید. همه اینها روی حساب است تا کسی به آن مراتب نرسیده یا حداقل بوئی از آن ها نبرده باشد اصلا نمی تواند بفهمد که این آیات چه معنایی دارد. حضرت یونس بیرون بیاید و چهل روز هم در شکم ماهی باشد یعنی چه؟ اگر کسی از شما سؤال کند که یعنی خدا حضرت یونس را چهل روز عذاب بدهد؟ ... فَنادى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ الْأَنْبِيَاء، ۸۷ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ الْأَنْبِيَاء، ۸۸ برای چه؟ مگر پیغمبر خدا گناه کرده است؟ مگر پیغمبر خدا معصیت کرده است؟ تکلیف را انجام داده و مسخره اش کرده اند او هم نفرین کرده و عذاب آمده است. چهل روز در شکم ماهی بودن یعنی چه؟ این همه سیر برای خود

پیغمبر است و خود این پیغمبر هم باید در مسیر کمال خودش به مرتبه توحید برسد^۱. آن هم باید راه خودش را طی کند. آیا ما خبر داریم در آن وقتی که حضرت یونس داشت نفرین می کرد چه تفکری داشت؟ ما که نمی دانیم، شاید همین جا قرار است که يك مسأله ای اتفاق بیفتد. الان حضرت یونس نفرین می کنند که اینها فایده ای ندارند!!! اما پیغمبر ما هیچ وقت نفرین نکرد، می فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون^۲. حضرت نوح نفرین کرد، حضرت یونس نفرین کرد، حضرت لوط نفرین کرد. اگر کافرنده اینها هم کافر هستند، آن مشرک است این هم مشرک است، آن به محاربه و جنگ برخاسته، این هم به محاربه و جنگ برخاسته است. این مسأله باید برای خود حضرت یونس هم روشن شود که این نفرینی که تو کردی ما به این نفرین ترتیب اثر می دهیم و عذاب را می آوریم ولی آیا اگر تو نفرین نمی کردی قضیه به همین کیفیت باقی می ماند؟ اگر تو صبر می کردی و به تأخیر می انداختی باز هم به همین کیفیت بود؟، چه مقدار از این نفرینی که تو کردی به ما مربوط است و چه مقدار از این نفرین به اذیت هایی که به تو کردند مربوط است. خیلی مسأله دارد خیلی دقیق می شود!! این نفرینی که تو کردی ما به او ترتیب اثر می دهیم، عذاب را هم می آوریم. عذاب آمد همه هم دیدند و جریانش را می دانید. این مسأله چقدرش به ما مربوط است چون مخالفت با تبلیغ کردند، و چقدرش مربوط به اذیتی است که به تو کردند؟ بالاخره اذیت می کنند آرام که نمی نشینند، مردم مردمی که ولد چموش هستند اینها هر کدامشان يك بازی درمی آورند. پیغمبر فرمود: مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ قَطُّ^۳. اینها مردمی هستند که آرام نمی نشینند و هر روز يك اذیتی می کنند، این اذیت ها چقدر در این نفرین تو مؤثر بوده است؟ بله ممکن است بگوییم که ۵۰، ۶۰ درصد مربوط به خدا بوده، ۴۰ درصد مربوط به اذیتی است که به تو کردند. البته ما این حرف هایی را که می زنیم همین طوری می گوئیم، پایش بیافتد تا ده درصد هم جلو نمی آیم. ما برای حضرت یونس تکلیف تعیین می کنیم. نشسته ایم در مدرسه فیضیه و خیلی خوب و راحت، الحمدلله جایمان هم خیلی خوب است داریم این طوری برای پیغمبر پرونده درست می کنیم و تکلیفشان

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه ص ۳۹.

^۲ امام شناسی ج ۱۳ ص ۵۶.

^۳ امام شناسی ج ۱۰، ص ۱۹۹.

را تعیین می‌کنیم! ولی می‌گوییم خدایا اگر برایان هم پیش آوردی خودت دستمان را بگیر، دیگر غیر از این چاره‌ای نداریم. ما به ده درصد قضیه، جلو نمی‌آییم - آن وقت شما ببینید، این حکومتی که به دست انبیای الهی می‌افتد آیا با آن حکومتی که دست من و شما می‌افتد، یکی خواهد بود؟ نظراتی که در این مسائل اعمال می‌شود، سلیقه‌هایی که در این قضایا اعمال می‌شود، حکم‌هایی که در این زمینه از من و امثال من صادر می‌شود، ریشه‌هایش در کجاها می‌تواند قرار داشته باشد؟ همه رحمانی است، همه توحیدی است، یا يك خرده دو خرده یا سه خرده، دیگر قضیه چیست؟ وقتی که ما مسأله‌ای را به پای اسلام می‌گذاریم حواسمان هست که اگر رسول الله در اینجا بود چه می‌کرد؟ نگذاریم به پای اسلام، نگذاریم. ولی حالا که به پای اسلام می‌گذاریم مردم هم به پای اسلام نگاه می‌کنند، اگر به پای اسلام می‌گذاریم پای پیغمبر به وسط کشیده می‌شود، پای امیرالمؤمنین به وسط کشیده می‌شود، پای امام مجتبی و سید الشهداء به وسط کشیده می‌شود، پای امام رضا به وسط کشیده می‌شود. در اینجا است که باید خیلی آدم تنش بلرزد، نمی‌تواند همین‌طور نسبت به مسائل حکومت، قضا، فتوا، راحت باشد. تمام اینها را از دیدگاه دیگر ببینید چقدر انسان می‌تواند از این مبانی، از این آیات، از این قرآن، از این مسائل توحیدی استفاده کند و دیگر در قرآن قصه نخوانیم. داستان حضرت یونس برای انسان هم در طول زندگی پیش می‌آید. فقط باید از خدا بخواهیم وقتی که انسان می‌خواهد عبور کند خدا انسان را درست عبور بدهد و با نمره تجدیدی و رفوزه عبور نکند. حالا ممکن است نمره بیست بگیریم و نمی‌گیریم چون هیچ وقت نمره بیست برای ما نیست، نمره بیست برای اولیاء است و برای ما نیست. اما دیگر شش و پنج و چهار و صفر هم نگیریم، بالاخره يك ده به بالایی ده و یازدهی، همین قدر که تجدید نشویم، نمی‌دانم الان نمره تجدید ده است کمتر است یا بیشتر است، آن وقت که ما بودیم ده بود، ها؟

اینها چیزهایی است که برای انسان، معارف می‌آورد و زنده می‌کند و حرکت می‌دهد. خدا در قرآن قصه نیامده بگوید، خدا با ما دارد صحبت می‌کند. می‌گوید: زندگی را باید این‌طوری کنی، اگر به راه کمال می‌روی باید این کار را انجام بدهی، خودت را باید حضرت یونس فرض کنی، مخصوصاً برای اهل علم که اینها در میان مردم به تبلیغ معروفند، به تبلیغ مشهورند. اگر قضیه بالاتر برود و به مسئولیت بالاتری برسد، اینجا چه کسی می‌تواند مسئولیتی را قبول کند، همین‌طوری یک مسئولیتی را قبول کند و بگوید بیا بابا یا علی، یک مسئولیتی را بپذیر دیگر، آقا بار روی زمین افتاده بیا این بار را

بردار. چه کسی گفته تو بیایی و این بار را برداری؟ تو برو پی کارت بگذار یکی دیگر بیاید و بردارد. کسی می‌آید و به بنده می‌گوید آقای فلان، فلان مسأله را شما بپذیر. می‌گویم: به من ربطی ندارد. می‌گوید: این مسأله روی زمین افتاده و بیا بردار، نه خیر برنदार ببین چه می‌شود، مگر دنیا صاحب ندارد؟ مگر امام زمانی تو کار نیست؟ اگر صاحب دارد پس حساب و کتاب است. آیا من در خودم می‌بینم که بتوانم این بار را بردارم؟ بسیار خوب بردارم، باید پاسخش را هم بدهم اما وقتی در خودم نمی‌بینم، برای چه بردارم؟ زمین افتاده که بیافتد، مثل بارهایی که روی زمین افتاده است. خیلی بار روی زمین افتاده است اینها هم روی آن. تو در خودت این اختیار و استعداد را می‌بینی یا نمی‌بینی؟ بله یا نه. اینجاست که مرحوم سید احمد در جواب مرحوم آقا میرزا محمد تقی که برای مرجعیت می‌خواست آسید احمد را جلو بیندازد. - مرحوم میرزا محمد تقی کسی بود که مرحوم آقا می‌فرمودند ما مانند ایشان فرد بی‌هوا در بین افرادی که مسئولیت پذیرفتند کم سراغ داریم. مرحوم میرزای دوم، میرزای اول که خیلی مسأله‌اش روشن بود، میرزای دوم مرحوم میرزا در آن قضیه آمدن به نجف خودش را نشان داد که آدم بی‌هوایی است. وقتی سید یزدی پیغام فرستاد که شما با آمدنتان در اینجا شق عصای مسلمین می‌فرمایید. دست شما درد نکند! از کربلا برای امام جماعت دعوتش کردند ایشان هم بلند شده و آمده است حالا این قسمی از او استقبال می‌کنید؟ همین که می‌گوید شما شق عصای مسلمین کردید، میرزا همان جا سوار می‌شود و به کربلا برمی‌گردد. صدایش را هم در نمی‌آورد، غروب می‌شود می‌بینند که میرزا در صحن نیامد هر چه صبر می‌کنند ای بابا این ما را سر کار گذاشت، قرار شد بیاید اینجا و نماز بخواند و افراد بیایند!! بعد می‌بینند که آقا در کربلا دارد نمازش را می‌خواند. خداحافظ شما، ما رفتیم^۱. این مرد، مرد بی‌هوا، این مرد را به او می‌گویند آدم بی‌هوا. و گر نه می‌توانست بماند و بگوید بالاخره ما را دعوت کردید و آمدیم دیگر خودتان می‌دانید و خودتان این مشکل را حل کنید تا ببینیم که چه خواهد شد. چه بساطی؟ اسلام به خطر می‌افتد، اگر کسی در صحن نماز بخواند اسلام به خطر می‌افتد، البته بیضه اسلام به خطر می‌افتد. داخل صحن کسی نماز بخواند اسلام به خطر می‌افتد، شق عصای مسلمین شده، نمی‌دانم چه به پا شده است. صاف برگشت کربلا، خداحافظ. اگر قرار است با نماز خواندن ما اسلام به خطر بیفتد و مضمحل بشود و تدمیر بشود ما برگشتیم کربلا سر خانه و زندگی خودمان و همان جایی که بودیم. این نجف و این حوزه و این صحن و سرای امیرالمؤمنین هم برای

^۱ مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۸۷.

شما، بفرمایید. نماز مغرب بخوانید، عشا بخوانید و نافله اش را هم بخوانید، اصلاً نماز شب را هم اینجا بخوانید، اذکاری اگر دارید بخوانید، زیارت عاشورا هم بخوانید، اصلاً دعای ندبه هم بخوانید، صحن برای شما. یا مثل میرزای شیرازی وقتی که دید از حاج میرزا حبیب الله رشتی یک حرف‌هایی می‌شنود، بنده خدا مریض هم بود، گفتند باید بروید جایی که بی سر و صدا باشد گفت ما به سامرا برای معالجه و برای مداوا می‌رویم. می‌رود سامرا بعد می‌گوید همین جا هوا بد نیست و بینیم چه می‌شود و یک بحثی هم همین جا شروع می‌کنیم دو نفری و سه نفری و خلاصه مشغول می‌شود. خلق الله هم در نجف می‌بینند که ایشان نیامد. آخر این چه مرضی بود که دو ماه، سه ماه، چهار ماه طول کشید. می‌بینند که سر و مُر و گنده نشسته سر جایش، حرم می‌رود. ایشان می‌گویند دیدم که حالم بهتر است و می‌ترسم دوباره مریض بشوم، پیشگیری هم که لازم است، پیشگیری بهتر از درمان است، خلاصه می‌ترسیم دوباره مریض شویم و بهتر است که همین جا بمانیم و همین جا باشیم. اینها مردان خدا بودند. می‌گویند اگر قرار است بودن ما در اینجا موجب شود که عرصه بر شما تنگ شود، این نجف و حوزه برای شما، ما می‌رویم سامرا و همان جا هستیم، دورترین نقطه تا نجف، نجف جنوب، سامرا شمال، دورترین نقطه، همان جا هم می‌ماند. الان هر دو رفتند، هم میرزا محمد تقی رفت، هم آن سید یزدی رفت، هم میرزای شیرازی رفت، هم میرزا حبیب الله رفت، الان آنجا چه خبر است؟ الان چه کسی جلوتر است در آن طرف؟ و چه کسی عقب‌تر است؟ چه کسی باید حساب پس بدهد؟ بالاخره اینها حساب و کتاب دارد. یک وقتی همچین جریانی برای بعضی‌ها اتفاق افتاده بود که می‌خواست احساس مسئولیت کند. اینها همه حساب دارد.

آقامیرزا محمد تقی هم می‌داند به چه کسی حواله بدهد نه به هر کسی، او می‌فهمد آن کسی که می‌تواند، فقط سید احمد است، او می‌تواند از عهده این مسأله برآید.

سید احمد جواب می‌دهد که ما به این چیزها کار نداریم، به میرزا بگو که در روز قیامت با ما طرف است. اینجا خیال نکند که هر کاری می‌خواهد بکند و هر حرفی می‌خواهد بزند، آنجا حکومت حکومت با ماست و دامن او را جلوی جدم خواهیم گرفت و نسبت به این قضیه تهدید می‌کند. شوخی هم نمی‌کند.^۱

^۱ توحید علمی و عینی ص ۲۴.

اینها چه برداشتی داشتند؟ من در همان رساله اجتهاد و تقلید^۱ گفته‌ام که اینها چه برداشتی از مسأله داشتند؟ بی‌سواد نبودند، اینهایی که فعلاً هستند انگشت کوچک آنها از نظر سواد به حساب نمی‌آیند. بی‌سواد نیستند، چه برداشتی داشتند که آن برداشت را ما نداریم؟ چه تفکری آنها داشتند که این طور برخورد می‌کردند؟ آنها غم و غصه اسلام را نداشتند؟ آنها بی‌غم بودند؟ آنها بی‌خیال بودند؟ آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند. آیا ما فقط احساس می‌کنیم آیا فقط این مسأله در ما به وجود آمده است؟ یعنی آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند، آنها غصه اسلام را نداشتند؟ آنها غصه مسلمین را نداشتند، آنها غصه مکلفین را نداشتند، آنها غصه مقلدین را نداشتند؟ آنها احساس نمی‌کردند که چیزی روی زمین مانده است؟. حالا میرزا تقی شیرازی فوت می‌کند و این بار روی زمین می‌افتد و احساس مسئولیت بکنیم و ما آن را برداریم. یعنی آنها يك همچین احساسی نمی‌کردند و يك همچین فهمی نداشتند. هان؟ یا این که نه فهمشان هم خیلی بالاتر از ما بود، اگر از نقطه نظر مسائل ظاهری و عادی نگاه کنیم خیلی استعدادشان بالاتر، حافظه‌شان بالاتر، اطلاعاتشان بالاتر از ما بوده است. مسائل تقوای آنها را که اصلاً ما اطلاع نداریم و خبر نداریم. چه تفکری آنها داشتند که این طور برخورد می‌کردند که آن تفکر را ما نداریم؟ آقا سید احمد کربلایی آدم عادی که نبود، مرحوم قاضی که آدم عادی نبود، وقتی آمدند پیش او برای مرجعیت، می‌گفت شما بروید از دیگران تقلید کنید این همه هستند. بعد وقتی که رساله خواستند ایشان فرمودند: بنده رساله ندارم. مرحوم قاضی کسی بود که در حوزه‌های نجف وقتی که وارد می‌شد تمام علماء "کأنّ علی رؤوسهم الطیر" همین طور ساکت می‌شدند. آدم بی‌سوادی نبود، وقتی که وارد در يك مجلس فاتحه می‌شد، وقتی که وارد در يك مسجدی می‌شد، اعظام نجف، مراجع بودند، همه اینها به احترام ایشان ساکت می‌شدند و کسی اصلاً حرف نمی‌زد. چه تفکری در اینها هست که این تفکر در ما نیست؟ مشکل کجاست؟ ایراد کجاست؟ ایراد همین است که اینها به مطلب رسیده‌اند و ما نرسیده‌ایم، اینها به آن مسئولیت و به آن تعهد و به آن التزام رسیدند اما ما نرسیدیم. به هر کیفیتی بیا تنور گرم است نان را بچسبان، کجای کاری؟ او می‌گوید: تنور گرم است که گرم است به من چه مربوط است؟ تنور، تنور من نیست، من چرا نان بچسبانم؟ برای یکی دیگر است به من چه ربطی دارد. اینها همه مسائلی

^۱ رساله اجتهاد و تقلید ص ۳۸۶.

است که برای انسان مسئولیت می آورد. این بزرگان و این پیامبران الهی که آمدند و آیات قرآن در باره آنها نازل شد باید در این آیات تأمل کنیم. آنهایی که توانستند تا حدودی از اسرار آیات سردرپیابورند برویم ببینیم چه گفته اند؟ در تفاسیرشان در کتبشان، چه برداشت کردند؟ داستان حضرت یوسف چیست؟ خدا يك همچین قضیه ای به این طول و درازی را در سوره یوسف برای ما بیان کند که یعنی چه؟ يك جریانی بود حضرت یوسف گفت: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا يَوْسُفَ، ٤** و بعد هم بزرگ می شود **وَ رَأَوْنَاهُ اللَّيْلِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ ...** یوسف، ٢٣ چیز مهمی نیست. بعد هم که قضیه سجن پیش می آید و بعد رسیدن به آن مسائل پیغمبری، خدا چه منظوری از این قضیه و از این داستان دارد؟ از این حکایت و داستان نویسی ها چه مسأله ای در نظر دارد؟ چه می خواهد به ما بگوید؟ می خواهد بگوید اگر می خواهی در این دنیا باشی مثل داستان یوسف برای تو هم پیش خواهد آمد، مثل یونس هم برای تو پیش خواهد آمد، مثل نوح هم پیش خواهد آمد، همه اینها برای تو پیدا خواهد شد. منتهی در حد خودت، و در همان رتبه ای که خودت داری.

ان شاء الله، خدا دست ما را بگیرد و فهم ما را نسبت به این مبانی و نسبت به این مطالب باز کند و در هر جا و در هر قدمی، ما را خودش با موفقیت عبور بدهد.
تلمیذ: آیه) لن نقدر عليه (...)

جواب: مسأله همان سیر سلوکی حضرت یونس است در کیفیت نزول اسماء و صفات و کیفیت رؤیت مشیت خدا، این مسأله هست. حضرت یونس، هو الله العالم، خدا خودش در این مسأله بهتر می داند، حضرت یونس بر این تصور بود حالا که این یک ولی خداست، حالا که این پیامبر خداست، حالا که این از طرف خدا مأمور به ابلاغ است، دیگر مطلب به همین جا تمام شد و دیگر اراده، اراده اوست. چون می بیند قوا در تحت اختیار اوست، قوای باد و قوای خاک و زمین و زلزله و طوفان و ابر و صاعقه، در تحت اراده اوست و در تحت قدرت اوست. وقتی هم که می بیند اینها مخالفت کردند این افراد را خارج از مرتبه عبودیت تلقی می کند، یعنی می گوید اینها از تحت عبودیت درآمدند حالا که درآمدند پس از چشم خدا افتادند و حالا که از چشم خدا افتادند بنابراین برای چه زنده باشند؟ جای نفرین همین جاست. وقتی کسی از تحت عبودیت خارج شود، از تحت آن رقیب خارج شود، از تحت انقیاد خارج شود و بیرون بیاید دیگر وجودش کأن لم یکن است، وقتی که وجودش، وجود عدم بود انسان برای عدم نفرین می کند که از بین برود.

دیگر از این مسأله غافل بود وقتی که یک موجودی وجود پیدا کرد، تا آخر مهر عبودیت و ارتباط با آن مبدأ اعلی و رب الارباب به او زده شد، گرچه الان مخالفت می کند در حین عبودیت و حین ربط است. این مسأله ای که کنار گذاشته شد را ما نداریم، تو در اینجا خیال کردی که کنار گذاشته شد. این کنار گذاشته نشده است. این عبد گناهکار است، عبد عاصم است، عبد مذنب است، نه این که دیگر عبد نیست و تبدیل به حجر شد و تبدیل به چه شد و به طور کلی کنار رفت.

این عبد است متتهی عبد متجرّی است، عبد جسور است، این عبد، عبد کافر است، عبد، عبد مشرک است، وقتی این طور باشد، پس بنابراین نفرینی که می خواهد بکند ممکن است نفرین جایش را عوض کند و نفرین نکند. همین طور این چیزها را تحمل کند و این مسأله را در نظر نیاورد، یا موقع نفرین فرق کند و به حدی برسد که در آن حدی که رسید خود خطاب بیاید که نفرین کن، یعنی اگر هم نفرین است از جانب اوست نه از جانب این. توجه می کنید؟ یعنی همان طوری که تبلیغ از جانب اوست، آن نفرین و این استدعای عذاب هم از طرف او می آید، از طرف خدا می آید. خدا می گوید: تو عذاب را طلب کن. آن وقت اگر از طرف او بیاید دیگر چهل روز در شکم ماهی ماندن را نداریم، دیگر آن فظن آن لن نقدر (را دیگر ندارد. این حرف ها را ندارد چون از طرف اوست، همان طوری که خطاب می آید که ابلاغ این را بکن، همان طور خطاب می آید که فردا این مطلب را تقاضا کن. قضیه سیان می شود، بود و نبود یکی می شود، تبلیغ و عدم تبلیغ یکی می شود، هدایت و عدم هدایت یکی می شود، و الامر کله مستندٌ الیه می شود. نمی دانم تمام این چیزی که مربوط به ما **أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى** طه، ۲ **إِلَّا تَذَكَّرَةً** **لِمَنْ يَخْشَى** طه، ۳، این مسأله ظاهر می شود که همه به دست اوست و او بخواهد، **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** ... القصص، ۵۶ اینجا ظهور پیدا می کند. ببینید که اینها همه مظاهر خدا هستند، تا انسان بخواهد به این ظهور برسد کار دارد باید دورانی را طی کند. برای حضرت یونس طی کردن این به این کیفیت بود، برنامه را به این کیفیت ایشان انجام دادند.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد